نشریه تحقیقات کاربردی علوم جغرافیایی، سال هفدهم، شماره ۴۵، تابستان ۹۶

مقایسه اثرات تاریخی قلمروهای فرهنگی هلال خصیب و یونان باستان در چارچوب نظریه سازه انگاری

دریافت مقاله: ۹۵/۵/۱۸ پذیرش نهایی: ۹۶/۴/۵

صفحات: ۷۲-۵۱

احسان لشگری تفرشی: استادیار جغرافیای سیاسی دانشگاه یزد، یزد، ایران[1]

Email: ehsanlashgari80@yahoo.com

چکیده

از جمله موضوعات مورد مطالعه در جغرافیای فرهنگی شناخت چگونگی ظهور قلمروهای فرهنگی از منظر تاریخی در چارچوب رهیافت های سازه انگاری می باشد. منظور از سازه انگاری شکل گیری هویت و انتظارات از کارکردهای یک جامعه متشکل انسانی و ایجاد یک چارچوب معین برای شناخت دیگران می باشد. این فهم و انتظارات در نتیجه تعامل متقابل آفریده شده و بر حسب آن قلمرو فرهنگی ساخته می شود. از این جهت تعیین قلمروهای تاریخی - فضایی فرایندهای فرهنگی و تبیین علل جغرافیایی ظهور آن از مبنایی ترین اصول مطالعه و شناخت در علوم جغرافیایی می باشد. بدیهی است از حیث تاریخی ظهور فرهنگ دارای خاستگاه های جغرافیایی مشخص با خصوصیات متمایز می باشد که از مهمترین قلمروهای جغرافیایی ظهور فرهنگ ، حوزهٔ جغرافیای فرهنگی هلال خصیب و یونان باستان می باشد. در این پژوهش کوشش گردیده با رویکرد توصیفی - تحلیلی و با مراجعه به مستندات نظری ویژگیهای این دو قلمروی تاریخی - فرهنگی در چارچوب نظریه سازه انگاری ، تبیین و مقایسه گردد و اثرات تاریخی آنها در فرایندهای فضایی مکانی- فضایی حوزه های تحت نفوذ آنها تشریح گردد. یافته های پژوهش بیانگر آن است که دو قلمروی یونان و هلال خصیب اثرات کارکردی متفاوت و حتی متضادی را در مناطق تحت نفوذ خود ایجاد نموده اند و همچنان تعارضات مکانی - فضایی ناشی از این تفاوت تاریخی در جریان می باشد.

کلید واژگان: قلمروی فرهنگی، یونان باستان، هلال خصیب، سازه انگاری، جغرافیای تاریخی

---

۱. **نویسنده مسئول:** دانشگاه یزد، دانشکده علوم انسانی، گروه جغرافیا.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-28]

[DOR: 20.1001.1.22287736.1396.17.45.3.1]

مقدمه

مراد از فرهنگ «نحوه‌ی زندگی» و مشابهت‌های رفتاری یک گروه مشخص و متشکل انسانی است که آن‌ها را از دیگر گروه‌های انسانی متمایز می‌سازد و بطور کلی ترسیمات ذهنی یا حیاتی یک ملت که در نفوس و عقول آن‌ها مندرج گشته را شامل می‌گردد (Lorimer,2008: 3). مواردی هم‌چون مشابهت در زبان، نظام ارزشی، معیشت ، تاریخ و گذشته مشترک و... گروه‌های انسانی را در قالب یک فرهنگ مشترک گردهم می‌آورد. بطور خلاصه فرهنگ یک نیروی سیال در سطح یک جامعه است که افراد آن جامعه را مجبور به انجام کارهای معینی نموده و بخشی از بایدها و نبایدها و هنجارهای جامعه را شکل می‌دهد(جردن و روانتزی، ۱۳۸۰: ۱). بدیهی است همین هنجارها و بایدها، نبایدها تأثیر مهمی در برنامه‌ها و اهداف حکومت‌ها و جوامع و نقش بسیار مهمی در تغییرات محیط جغرافیایی و تشکیل قلمروهای فرهنگی مستقل دارد(Dalby,2014:54). در جغرافیای فرهنگی نیز تفاوت‌ها و تشابهات عناصر فرهنگی گروه‌های انسانی در ابعاد فضایی- مکانی و بررسی تغییرات آن در طی زمان‌های مختلف، چگونگی پخش نمادها و عناصر فرهنگی و بررسی تأثیر عناصر طبیعی و انسانی در فرهنگ جوامع مختلف، از موضوعات اساسی در جغرافیایی فرهنگی می‌باشد(جردن و راونتزی، ۱۳۸۰: ۱۱- ۱۰). بطورکلی اکوسیستم جغرافیایی یا فضا ؛ شامل محیط تغییر شکل یافته بوسیله انسان و نهادهای بشری است که جهت‌دهی ، میزان و شدت تغییرات فضا تحت تأثیر فرهنگ حاکم بر جامعه و مکتب فکری - فلسفی حکومت‌ها و نهادهای تصمیم‌گیر، تنظیم ، مدیریت و کنترل می‌گردد(لشگری ، ۱۳۹۱: ۱۱). به طور کلی پتانسیل و توانایی ایجاد تحول در طبیعت در جهت بهینه نمودن زندگی جوامع با اتکا به فرهنگ، از جمله علل فلسفی ظهور جغرافیایی فرهنگی می‌باشد(مهدوی و احمدی، ۱۳۹۰: ۱۲۵). بنابراین هر تصمیم و اراده‌ی بشری جهت ایجاد تغییر در فضا فارغ از زیرساخت ها و پیش زمینه‌های ایدئولوژیک – فرهنگی آن نمی‌باشد. از این‌رو هر کدام از قلمروهای فرهنگی ، بر اساس آموزه‌های خود ، روش‌ها و دورنمای خاصی را برای ایجاد و بهینه‌سازی فضای مطلوب جغرافیایی ، به مثابه محیط‌زیست انسان برای نیروهای سیاسی - نهادی تصمیم‌گیر و فضاساز ترسیم می‌نماید.

در این چارچوب منظور از سازه‌انگاری شکل‌گیری هویت و انتظارات از کارکردهای یک جامعه متشکل انسانی و ایجاد یک چارچوب معین برای شناخت دیگران می‌باشد که محصول تعاملات بین‌الاذهانی است(سلیمی، ۱۳۸۸: ۹۹) و به واقعیت متعین و خارج از ذهن جامعه اعتقاد ندارد. در سازه انگاری واقعیت ها نه با ماهیتی واحد و تغییرناپذیر بلکه در درون نظام‌های فرهنگی و معنایی جستجو می‌گردد و اثرات فضایی آنها در چارچوب قلمرو نفوذ نظام‌های گفتمانی کاوش

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-28]

[DOR: 20.1001.1.22287736.1396.17.45.3.1]

می‌شود. این فهم و انتظارات به مثابه یک نیروی بیرونی، ساختاری و اجتماعی و در نتیجه تعامل متقابل آفریده شده و بر حسب آن قلمرو فرهنگی شکل می‌گیرد(متقی و رشیدی، ۱۳۹۴: ۱۱۴). می‌توان اذعان نمود که این فرایند بخشی از یک کنش طبیعی قلمروخواهی است که در چارچوب مرزهای فرهنگی و با متمایزسازی با فرهنگ‌های دیگر تجلی می‌یابد. بدیهی است از منظر جغرافیای فرهنگی کنش قلمروخواهانه توسط فرهنگ‌ها، ناخودآگاه دارای تجلیاتی جغرافیایی جهت تعیین اولویتها، فرایندها در یک محدودهٔ مشخص در روی زمین می باشد و نوعی سازهٔ فرهنگی – فضایی را شکل می دهد(کاویانی راد، ۱۳۹۴: ۵۴۶). از این جهت تغییرات ساختارها و کارکردها در یک فضای جغرافیایی مشخص تا اندازهٔ زیادی متأثر از فرهنگ مسلط بر آن قلمرو می باشد. در حقیقت این رویه های فرهنگی است که ساختار خاصی از منافع و به تبع آن قلمرو را شکل می دهند(ونت ، ۱۳۸۴: ۵۴۰) و قلمروها تا حد زیادی متأثر از هویت فرهنگی شکل دهندهٔ آنها هستند و این مسأله محور تعریف آنها از واقعیت و بر ساختن مسائلی همچون قدرت ، توسعه و غیره بوده و در نهایت تصمیم گیری و کنش بر اساس آنها صورت می گیرد(Alder, 2005: 70). فرهنگ محصول تعامل اجتماعی است و پدیده های منتج از تعامل اجتماعی خصلت تغییرپذیری ، سیالیت و نسبی بودن را دارا می باشند. بطورکلی میل به ماندگارسازی اصول و نمادهای فرهنگی مورد قبول قدرت ؛ منجر به اتخاذ راهکارها و سیاست ها از طرف آنها جهت تقویت داده های فرهنگی در هماوردها و رقابتهای فرهنگی می گردد که منجر به شکل گیری قلمروهای فرهنگی می گردد. در عین حال پدیده های اجتماعی تغییرپذیر در مسیر ایجاد تحول غالباً تحت تأثیر قدرت های مسلط در مقیاس های ملی و فراملی قرار می گیرند. بنابراین علی رغم اینکه هویت سازندهٔ قلمروهای فرهنگی در اثر تعاملات اجتماعی است لیکن پس از تشکیل شدن می تواند باقی مانده، تغییر کند و یا حتی در نتیجه روابط فضایی – اجتماعی از نو شکل بگیرد(برگر و لوکمان ، ۱۳۸۷: ۲۳۶).

مطالعات سیر تحول تاریخ جوامع مختلف نمایانگر آن است که ظهور فرهنگ دارای قلمروهای جغرافیایی مشخصی می باشند که تا زمان حاضر نیز اثرات آنها در تولید نمادها و فرایندهای فرهنگی و فکری جوامع باقی مانده است. به عبارت بهتر ؛ بررسی جغرافیای تاریخی فرهنگ نمایانگر آن است که چندین قلمرو فرهنگی عمده و اصلی پایه گذار پاره ای از سازه های فرهنگی و تمدنی بوده اند که تحولات بعدی فرهنگ جوامع نیز خالی از اثرات اولیه این نقاط مبداء نمی باشد. در این راستا می‌توان چند قطب فرهنگی در مقیاس کلان معرفی کرد که مطالعات جغرافیای تاریخی نمایانگر اثرات متفاوت آنها در ایجاد روندها و فرایندهای متمایز

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-28]

[DOR: 20.1001.1.22287736.1396.17.45.3.1]

مکانی - فضایی می باشد که دو مورد از آنها از نظر ابداع فرهنگی در عصر ما از اهمیت خاصی برخوردارند که شامل قلمرو فرهنگی هلال خصیب و قلمرو فرهنگی یونان باستان می باشند. در این پژوهش کوشش گردیده ویژگیهای فرهنگی - تاریخی این دو قلمروهای جغرافیایی مورد کنکاش قرار گیرد.

روش تحقیق

روش جمع آوری داده ها و اطلاعات در این پژوهش اسنادی و کتابخانه ای و شیوۀ تحلیل اطلاعات نیز توصیفی و استنباطی می باشد. این پژوهش با رویکردی کلان نگر و تبیینی، ناظر به تحلیل علل شرایط ساختاری – تاریخی ظهور برخی ویژگیهای فرهنگی متأثر از قلمروهای جغرافیایی هلال خصیب و یونان باستان می باشد. در این راستا کوشش گردیده که در مرحله نخست ویژگیهای فرهنگی هر کدام از قلمروهای هلال خصیب و یونان بررسی گردد. سپس کارکردهای تاریخی آموزه های فرهنگی این دو کانون در قلمروهای جغرافیایی تحت نفوذ در چارچوب تئوری پخش مورد کنکاش قرار گیرد.

مبانی نظری

قلمروی فرهنگی

قلمرو فرهنگی ناظر بر کوشش فردی و گروهی برای ترسیم و نگاهداشت هویت فرهنگی در فضایی است که در آن زیست می نماید. برخی رویکردهای نظری؛ رفتار قلمروخواهانه گروههای متشکل انسانی را پدیدۀ طبیعی یا غریزی دانسته و برخی دیگر آن را برگرفته از فرهنگ های جوامع مختلف در نظر می‌گیرند. بطورکلی قلمروسازی فرهنگی در اشکال مرزبندی، محدودسازی ، ادعای مالکیت مادی و معنوی نسبت به نمادها و فرایندهای فرهنگی نمود می یابد(کاویانی راد، ۱۳۹۴: ۵۴۶). از این رو مفهوم قلمرو یا ناحیه فرهنگی و مرزهای جغرافیایی آن گسترۀ جغرافیایی حاکمیت و تعیین صلاحیت امور بوسیلۀ یک فرهنگ در یک فضای جغرافیایی خاص می باشد. بنابراین قلمرو دارای بار فرهنگی، عاطفی خاص بوده و نوعی حس هویت جمعی را نسبت به خود تولید می نمایند. در این چارچوب منظور از هویت ، فهم انتظارات از کارکردهای یک جامعه متشکل انسانی و ایجاد یک چارچوب معین برای شناخت دیگران است. این فهم و انتظارات در نتیجه تعامل متقابل آفریده شده و بر حسب آن قلمرو فرهنگی ساخته می شود(متقی و رشیدی ، ۱۳۹۴: ۱۱۴). از این رو عملکرد متفاوت هویتهای فرهنگی موجبات ظهور قلمروهای فرهنگی مختلف را فراهم می آورد(شکویی ، ۱۳۸۳ :۳۲) و

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-28]

[DOR: 20.1001.1.22287736.1396.17.45.3.1]

کارکردهای فرهنگی جوامع در تلفیق با ارادهٔ نهادهای تصمیم گیر ؛ دائماً نوع خاصی از قلمروهای جغرافیایی را متجلی می سازد. در حقیقت قدرت عمل، قدرت تولید معنای بین ذهنی در دل یک ساختار اجتماعی است. رویه های اجتماعی به همان میزانی که روا می دارند، انضباط می بخشند و قدرت بازتولید فضای جغرافیایی را دارند(Ashley, 1987: 409). اصولاً فرهنگ ها تعیین کنندهٔ راه ها و روشهای دستیابی به پیشرفت می باشند و فضای جغرافیایی به عنوان نمود عینی نمایانگر این تفاوت بوده و زمینه را برای هماوردی و اشاعهٔ جریان ها و روندهای فرهنگی فضاساز فراهم می کنند. بنابراین قلمروسازی در محتوی خود دارای نمادهای اصالت بخش به گروه متشکل انسانی در فضا و تأمین وحدت فرهنگی آنها می باشد. این نمادها رسانندهٔ هاله ای از معانی و مفاهیم هستند که کارکردش عینیت بخشی فضایی به یک محتوی ذهنی است. ضمن اینکه قلمروهای فرهنگی از ماهیتی سیال ، تغییرپذیر و دینامیک برخوردار بوده و در نتیجه دائماً دچار بازساخت و تحول جدی می گردد(متقی و کاظمی ، ۱۳۸۶: ۲۱۴). از سوی دیگر همچنانکه ذکر گردید رابطه انسان با قلمرو چیزی بیش از ملاحظات اقتصاد سیاسی و دارای پیوندهای عاطفی و روانی نیز می باشد. انسان در مکان خود به ایجاد و توسعه روابط اکولوژیکی می پردازد و پیوند خود را در ابعاد مختلف با آن مستحکم می کند و آنچنان به مکان وابسته می گردد که از حد روابط مادی با مکان فراتر رفته و به نوعی علاقه حسی، عاطفی و غیرمادی منجر می گردد(هاگت ، ۱۳۸۲: ۳۶۱). پیداکردن بار عاطفی توسط یک قلمرو معین سبب می گردد که حس قلمروخواهی و کوشش در جهت دفاع از قلمرو و منافع آن در جامعه رشد یابد. این فرایند سبب ساز ظهور یک کنش طبیعی قلمروخواهی می گردد که در چارچوب مرزهای فرهنگی و با متمایزسازی با فرهنگ های دیگر تجلی می یابد. بدیهی است از منظر جغرافیای فرهنگی، کنش قلمروخواهانه توسط فرهنگ ها، ناخودآگاه دارای تجلیاتی جغرافیایی جهت تعیین اولویتها و فرایندها در یک محدودهٔ مشخص در روی زمین می شود. از این جهت تغییرات ساختارها و کارکردها در یک فضای جغرافیایی مشخص تا اندازهٔ زیادی متأثر از فرهنگ مسلط بر آن فضا می باشد. در حقیقت این رویه های فرهنگی است که ساختار خاصی از منافع و به تبع آن قلمرو را شکل می دهند(ونت ، ۱۳۸۴: ۵۴۰) و قلمروها از جمله کشورها تا حد زیادی متأثر از هویت جمعی شکل دهندهٔ آنها هستند و این مسأله محور تعریف آنها از واقعیت و بر ساختن مسائلی همچون قدرت ، دوست و دشمن و غیره بوده و در نهایت تصمیم گیری و کنش بر اساس آنها صورت می گیرد(Alder, 2005: 70). انگاره ها، معانی، قواعد، هنجارها و رویه ها به مثابه عناصر هستی ساز قلمروهای فرهنگی می باشد و از سوی دیگر به دلیل پذیرش واقعیت مادی قلمرو این دسته از اندیشمندان را از پساساختارگرایان که

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-28]

[DOR: 20.1001.1.22287736.1396.17.45.3.1]

معتقد به عدم وجود پدیده ها به مثابه امر عینی می باشند متمایز می سازد(مشیرزاده ، ۱۳۸۶: ۳۲۴). در نظر آنها این رویه های فرهنگی هستند که به مثابه نیروی بیرونی ساختار خاصی از هویت ، منافع و به تبع آن قلمرو را شکل می دهند. این ادراکات در حال تغییر در هر برهه از زمان و در فضای جغرافیایی، فرم هایی از تصورات و انگاره ها را بوجود می آورد که سازندهٔ هویت افراد و شکل دهی به قلمرو فرهنگی می باشد. این خودآگاهی افراد جامعه به تاریخ حافظهٔ مشترک جمعی ، جایگاه سرزمینی و غیره سبب ساز تمایز آنها از دیگرانی است که صاحب این خصلت نمی باشند و این فرایند در ادامه سازندهٔ یک پدیدهٔ عینی به نام قلمرو فرهنگی می باشد(پرایس و اسمیت ، ۱۳۸۶: ۵۱۹). بر این اساس آنها از نظر هستی شناسی ، واقعیت های اجتماعی و فرهنگی را امور ذهنی قلمداد می کنند که از مجموع احکام و انگاره های فرهنگی تشکیل شده و در طول زمان و در یک فضای جغرافیایی خاص تکوین یافته و به فرم و ساخت فعلی درآمده اند(متقی وکاظمی ، ۱۳۸۶: ۲۱). در این مفهوم کارکرد ویژه ای برای ایده ها و ارزش ها در شکل گیری قلمروهای فرهنگی قائل هستند. در نظر آنها عقاید و ارزش ها بر رفتار اجتماعی و شکل دهی به مرزهای فرهنگی تأثیر علّی دارند(تاونی ، ۱۳۷۷: ۳۴۹). بنابراین بر خلاف مکتب اثبات گرا که هویت کنشگران را ثابت و مفروض می داند؛ لیکن سازه انگاران بروی سیر تکوینی هویت کنشگران و نقش فعال آنها تأکید دارند. در نظر آنها ساختار مادی موجود در قلمرو فرهنگی بدون ایده های کنشگران واقعیتی ندارد و قلمروی شکل نمی گیرد. بنابراین قلمرو فرهنگی به مثابه امری مادی و عینی در ارتباط تنگاتنگ با ساختار معانی قرار دارد. بطورکلی همچنانکه بخشی از فرایند قلمروسازی پدیده ای منتج از تفاوت فرهنگ ها است؛ در عین حال تغییرات شکل گرفته در قلمروها نیز برایند کارکرد فرهنگ ها و روابط اجتماعی به شمار می روند که در پیوند با فضا و جامعه قرار می گیرنند. از حیث مطالعات جغرافیای فرهنگی – تاریخی مهمترین عوامل قلمروساز فرهنگی در قالب موارد زیر قابل ذکر می باشد:

نظریه تطورگرایی(تکامل‌گرایی) :

پاره ای از اندیشمندان اولیه انسان شناسی بر این باور بوده اند که فرهنگ معمولاً در حال رشد و یا در راهی مشخص به سوی ترقی و پیشرفت گام برمی دارد ؛ لذا بیشتر جوامع مراحلی مشابه را پشت سر می گذارند و در انتها چشم اندازهای جغرافیایی به سوی نوعی وحدت نمادی حرکت خواهد کرد. دو انسان شناس قرن نوزدهم یعنی تایلر (۱۹۱۷-۱۸۳۲) و « لوئیس هنری مورگان» (۱۸۱۸- ۱۸۸۹) از پایه گذاران این نظریه بودند. تایلر با مجادله با نویسندگان اوایل

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-28]

[DOR: 20.1001.1.22287736.1396.17.45.3.1]

قرن نوزدهم؛ دربارهٔ اینکه سرخپوستان آمریکای شمالی روبه زوال هستند؛ موافق نبود. وی عقیده داشت که فرهنگ از مرحلهٔ ساده به پیچیده تطور و تحول می یابد و تمام جوامع سه مرحلهٔ ابتدایی یعنی توحش، بربریت و تمدن را پشت سر گذاشته اند؛ برای رشد نمادها و فرایندهای فرهنگی همواره برای همه جوامع و قلمروهای فرهنگی وجود دارد (عسگری خانقاه و کمالی، ۱۳۹۲: ۲۰۴). برای پاسخ به اختلافات فرهنگی تکامل گرایان معتقد بودند که جوامع در مراحل مختلف تکامل قرار دارند. بر طبق این نظر، ابتدایی ترین مردمی که امروزه در برخی از قلمروهای فرهنگی زندگی کرده اند؛ هنوز به مراحل بالاتر صعود نکرده اند. لذا این تصور وجود داشت که جوامع ساده تر از حیث فرهنگی عقب افتاده تر می باشند. تکامل گرایان معتقدند که نوعی اتحاد روحی میان جوامع از حیث تکاملی وجود دارد. به بیان دیگر به دلیل وجود مشابهت های اولیه ای که برای تمام جوامع در نظر گرفته اند؛ جوامع مختلف اغلب راه حل های مشابهی را برای مشکلات پیدا می کنند. بنابراین در چارچوب رویکرد تطور گرایی در جغرافیای فرهنگی ، قلمرو فرهنگی یک واحد منسجم از سطح زمین است که هم از حیث عینی و هم از ذهنی حادث شده بوسیله هویت فرهنگی جوامع است که ضمن سکونت خود در محیط و با توجه به داشته‌های فرهنگی خود آن را بوجود آورده‌اند. در این چارچوب "ساور" معتقد بود که موضوع مطالعه جغرافیا بررسی و تحلیل تکامل یا خلق چشم‌اندازهایی است که به وسیله تفکرات و فرهنگ انسانی بوجود آمده و یا دچار تغییر شده است(شکویی، ۱۳۸۴: ۱۸). در حقیقت چشم‌اندازهای جغرافیایی به منزلهٔ قلمروی فرهنگی ناشی از چگونگی عملکرد هویت جمعی جوامع می باشد که مرزهای فرهنگی را شکل می دهد(کرنگ ، ۱۳۸۳: ۱۸) و بُعد حسی و عینی فرهنگ محسوب می گردد.

نظریه اشاعه گرایی (نظریه پخش)

بطور کلی پخش فضایی فرآیندی است که به وسیله آن رفتار مردم یا ویژگیهای یک چشم انداز جغرافیایی در نتیجه آنچه که قبلاً در مکانی دیگر به وجود آمده ، تغییر می یابد(Morril, 1998: 7) . به عبارت دیگر پخش فضایی عبارتست از گسترش یک پدیده از کانون یا کانونهای اصلی و گسترش آن در بین افرادی که آماده پذیرش آن پدیده می باشند و این گسترش در طول زمان انجام میپذیرد(ابراهیم زاده و بذرافشان ، ۱۳۸۶ :۵۶). مسلماً هرگاه یک پدیده اعم از اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در یک ناحیه فراگیر شده و دارای پیامدهای ویژه ای باشد، در صورت فراهم بودن سایر شرایط ، آن پدیده به سایر نواحی ، نفوذ آنها را نیز تحت الشعاع خود قرار میدهد. بدیهی است یکی از وظایف اصلی جغرافیدانان آگاهی از نحوه انتشار آن پدیده،

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-28]

[DOR: 20.1001.1.22287736.1396.17.45.3.1]

شناسایی مراکز اصلی شکل گیری، سرعت انتشار و بالاخره ارایه راهبردهای مناسب جهت بهینه کردن نحوه انتشار آن پدیده میباشد(Hagget,2000: 4). از دیدگاه پخش غالباً الگوهای اشغال زمین به وسیله انسان در جوامع جدید تغییر مییابد؛ این تغییرات از یک یا چند مکان منشأ میگیرد و از طریق مسیرهای حرکت، گره های ارتباطی روی شبکه ها و یا در طول سطح، جریان یافته و به بخشهای دیگر میرسد، این سیر تغییر در مکان و زمان به عنوان پخش در فضای جغرافیایی خوانده میشود(Hagget,1968: 9).

همچنانکه پیشتر ذکر گردید اشاعه جغرافیایی عناصر و نهادهای فرهنگی از درون یک جامعه و فضا به جوامع و فضاهای مجاور از جمله کنش های قلمرومندانه فرهنگ محسوب می‌گردد. بطورکلی در سده‌های گذشته، فرایندهای تولید و بازساخت فرهنگ در یک محیط و فضای جغرافیایی صورت می‌گرفت و تأثیرگذاری و تأثیرپذیری فرهنگی فضاها نسبت به یکدیگر بسیار کمتر و غالباً در نتیجه عواملی همچون مهاجرت ، جنگ و تجارت صورت می‌گرفت. این در حالی است که دو سدهٔ اخیر با توسعه تکنولوژی ارتباطات ، کنش ها و واکنش های قلمرومندانهٔ فرهنگ روند افزون تری بخود گرفته است.

یکی از موارد قابل تعمیم فرایند پخش ، تحولات قلمروهای فرهنگی مختلف می باشد. بطوریکه می توان اذعان نمود که نواحی فرهنگی جهان ، صرف نظر از نوع آن از طریق ارتباط و تماس میان انسانها موجودیت یافته اند. به عبارت دیگر بخشی از نواحی فرهنگی جهان محصول پخش فرهنگی، گسترش ایده ها، ابداعات، نوآوریها و انگیزه ها هستند. در حقیقت هر یک از عناصر فرهنگ در یک و یا چند مکان منشأ می گیرد و سپس پخش و گسترده می شود. از طریق مطالعه فرایند پخش، جغرافیدانان می توانند به فهم و درک چگونگی پیدایش الگوهای فضایی نفوذ فرهنگ ها در نواحی مختلف و اثرات ساختاری و کارکردی آن پی ببرند (شکویی، ۱۳۷۵: ۱۱۱). هر فرهنگ تقریباً محصول تعداد بیشماری از ابداعات است که از محل آغازین و منشأ خود به مناطق وسیعی گسترش یافته است. بنابراین بطورکلی پخش اصولاً در چارچوب یک جریان اتفاق می افتد و وجود یک جریان بین دو فضای جغرافیایی ، نشانگر وجود یک حرکت نامتقارن است که سبب تغییر در فضای جغرافیایی میزبان و خلق ساختارهای فرهنگی جدید می گردد(پوراحمد ، ۱۳۸۵ : ۱۹۷).

بنابراین قلمرو فرهنگی می‌تواند تبلور جریانات، ارتباطات و تعاملات فرهنگی نیز باشد. از دیدگاه تئوری پخش تغییرات فرهنگی از یک یا چند مکان منشأ می‌گیرد و از طریق مسیرهای حرکت و گره‌های ارتباطی در فضاهای جغرافیایی جریان یافته و به دیگر مناطق می‌رسد. بدیهی است پایداری و ماندگاری این نمادها و فرایندهای انتقال یافته تا حدی است که قادر

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-28]

[DOR: 20.1001.1.22287736.1396.17.45.3.1]

باشد نیازهای جامعه میزبان را مبتنی بر داده های اکولوژیک و انسانی تأمین نماید. این در حالی است که یکی از جنبه های تخصصی جغرافیایی فرهنگی بررسی و مطالعه روندهای تاریخی ظهور قلمروهای فرهنگی و چگونگی تبادلات فرایندها و نمادهای فرهنگی مابین قلمروهای مختلف می باشد. در این راستا قالبهای فکری و فرهنگی بخش وسیعی از ساکنان کرۀ زمین به شدت تحت تأثیر کانون‌های اولیه ایجاد فرهنگ هستند. به طور کلی توجه جغرافیدانان فرهنگی بر توزیع و آرایش فضایی پدیده‌های فرهنگی وضع موجود یک بوم، او را واجد شرایط برای مشارکت در بازساخت گذشته و پیشینه بشر در جهت فهم شرایط حال می‌نماید. در این راستا مطالعات جغرافیای فرهنگی با پیدایش انسان آغاز می‌شود و تا زمان حال و برنامه‌ریزی برای آینده ادامه می‌یابد. بنابراین جغرافیای تاریخی بخشی از جغرافیا است که بسیار به جغرافیای فرهنگی نزدیک بوده و این دو حوزۀ معرفتی در علوم جغرافیایی از در هم تنیدگی ساختاری نسبت به یکدیگر برخوردار می‌باشند (صالحی امیری، ۱۳۸۹: ۱۹۳).

در این راستا ؛ بررسی جغرافیای تاریخی فرهنگ نمایانگر آن است که چندین کانون جغرافیایی عمده و اصلی ؛ پایه گذار بنیادهای فرهنگ ها و تمدنها بوده اند که اثرات فضایی فرهنگ حاصل از این قلمروهای تاریخی در خود این جوامع و قلمروهای میزبان همچنان نیز وجود دارد. بطورکلی می‌توان چند قطب فرهنگی در مقیاس کلان معرفی کرد که مطالعات جغرافیای تاریخی نمایانگر اثرات متفاوت آنها در ایجاد روندها و فرایندهای متمایز مکانی - فضایی می باشد که دو مورد از آنها از نظر ابداع فرهنگی در عصر ما از اهمیت خاصی برخوردارند که شامل حوزۀ هلال خصیب و کانون جغرافیایی یونان باستان می باشند. بدیهی است ویژگی فکری هر کدام از آنها به قرار زیر می باشند:

قلمروی فرهنگی یونان باستان(آتن)

حوزۀ جغرافیایی یونان و آتن کانون فرهنگی خاصی است که در عصر ما ساختارهای فکری و فضای سیاسی بسیاری از کشورها و ملل بویژه تمدن امروزی غرب متأثر از آن می‌باشد. بسیاری از مفاهیم همچون شهروند، دمکراسی ، آریستوکراسی ، آکادمی ، مدینه فاضله و ... که امروزه مورد استفاده فراوان قرار می گیرند ؛ در مبانی تئوریک خود ریشه در تمدن یونان دارند(خدادیان ، ۱۳۸۵: ۱۵-۱۶). به عبارت بهتر توجه به نوشته‌های تاریخ، فلسفه، سیاست و... در مغرب زمین نشان می‌دهد که ریشه اولیه شکل‌گیری بسیاری از این علوم و فرهنگ‌های تبعی آن، از حوزۀ جغرافیایی یونان بوده است. اگر نظریه طرفداران " جغرافیا عامل شکل دهندۀ تمدنها" را در تمام موارد به شمار نیاوریم در مورد یونان می بایست این نظریه را صادق بدانیم و ویژگیهای جغرافیایی یونان در ظهور این تمدن بسیار مؤثر بود. یونان باستان سرزمینی را در

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-28]

[DOR: 20.1001.1.22287736.1396.17.45.3.1]

بر می گرفت که از نقطه نظر جغرافیایی بسیار متنوع بود. این سرزمین شامل سه قسمت بود : ۱- جنوب شبه جزیره بالکان ۲- جزایر دریای اژه و دریای ایونی ۳- کرانه های غربی آسیای صغیر(شرفی ، ۱۳۹۴: ۹۷). کوههای فراوان با امتداد شمالی – جنوبی و ارتفاعی ، عمدتاً بیش از دو هزار متر یونان را به قسمت های مجزا تقسیم نموده است. این ویژگی طبیعی ، شرایط مساعدی را برای تشکیل دولت شهرها که در تمدن یونانی سهم بسزایی داشتند ، مهیا نموده بود. از سوی دیگر هرچند کوهها مناطق و دولت ها را از یکدیگر جدا می ساخت ، دریا که تقریباً سراسر کرانه های یونان را از هر سو در برگرفته بود ؛ ارتباط خارجی یونان را سهل و آسان می نمود و این دومین تأثیر انکارناپذیر جغرافیای این سرزمین در تکوین تمدنش بود. نخستین کسانی که در این دورهٔ تاریخی در این ناحیه می زیسته و شناخته شده بودند متأثر از فرهنگ بین النهرین بودند. در حقیقت اصل تمدن یونانی از جزیرهٔ کرت در جنوب یونان برآمده بود که متأثر از تمدن مصر و هلال خصیب بود. زندگی در دولت – شهرها برای آزادی و برمبنای فردیت بود و از این رو شاید بتوان دولت شهرها را از مهمترین پدیده های سیاسی دورهٔ باستان به شمار آورد. آنها برای پشت سرگذاشتن حکومتهای جبار و سپس آریستوکراسی یا سلطنت اشراف مقارن سده های ششم ، پنجم و چهارم به دمکراسی یونانی دست یافتند که مشتمل بر حکومت به دست عموم بود. البته حکومت عموم شامل بردگان ، بندگان تازه آزاد شده ، بیگانگان و حتی یونانیان زاده شده در آن شهر که اجدادشان از شهری دورتر آمده بودند نمی گردید(ولز ، ۱۳۶۵: ۳۶۷).

بنابراین برده داری در این دوره در یونان برده داری با تمام قوت ادامه داشت و از جمله زنان در زندگی اجتماعی نقشی نداشتند. از جمله داشته های مهم یونان در این دوره دستاوردهای فلسفی افلاطون و ارسطو در تفکر بشریت بود که آرای مهمی را در باب علت و معلول ، اخلاق ، سیاست ، معرفت شناسی و ... ارائه نمودند. با ظهور اسکندر مقدونی ، سراسر یونان به زیر سلطهٔ وی درآمد. اسکندر در طی چندین اردوکشی نظامی که با اقبال بلند وی همراه شد سرانجام در سال ۳۳۰ پیش از میلاد وارد ایران شد و خزاین نفیس چند صد سالهٔ پارسیان را در شهرهای پرسپولیس و پاسارگاد به کف آورد. پس از اسکندر با یورش لژیونرهای قدرتمند رومی ، اتحادیه های یونانی درهم شکست و استقلال دولت شهرها به کلی رخت بر بست. از سال۱۴۶میلادی به این سو ، یونان قسمتی از امپراطوری جهانی روم بود که البته خود میراث دار فرهنگ و تمدن یونان به شمار می رفت. بطورکلی از جمله ویژگی‌های عمدهٔ کانون فرهنگی یونان می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-28]

[DOR: 20.1001.1.22287736.1396.17.45.3.1]

۱) مشرب چندخدایی و عدم اعتقاد به توحید در این تمدن دارای مبنای تاریخی می باشد. وجود مصداقهای متعدد برای خدا در اصطلاحات فرهنگی، دینی در سراسر اروپا و آمریکا حکایت از ریشه مشترک یونانی فرهنگ این حوزهٔ جغرافیایی دارد. حتی دین مسیحیت نیز تحت تأثیر این کانون فرهنگی دچار چندخدایی گردید و بعدها تفکر تثلیث وارد اعتقادات مسیحیت گردیده است. آبشخور اصلی مبدأ چند خدایی را که در یونان رشد کرد و حاکمیت یافت می بایست عاریتی از مصر باستان تلقی نمود(رامشت ، ۱۳۹۳: ۴).

۲) آموزش‌های فرهنگی در این حوزه بیشتر بر مبنای تصویری و نمایشی استوار بود. به همین علت در شهرهای یونان یکی از شاخص‌های مدنیت وجود تالارهای نمایشی و تئاتر بود. این فرهنگ اکنون نیز در فرهنگ مردم اروپا و آمریکا نقش بسیار مهمی را ایفا می‌کند و هنر سینما از ارکان بسیار مهم تأثیرگذار بر افکار عمومی و سیاسی مردم می‌باشد. پیکرتراشی نیز از وجوه مشترکی است که وفور فضاهای زیستی این منطقه و همین طور شبه قاره هند را متأثر نموده است.

۳) در اعتقادات فلسه یونانی دید ادواری از تاریخ وجود داشته و دارد به اعتقاد آن‌ها تاریخ همچون فصلهای سال دور می‌زند. در نتیجه تاریخ آغاز و پایانی ندارد؛ بلکه این تمدن‌ها هستند که دارای تولد و مرگ می‌باشند. از این جهت تفکراتی همچون تناسخ روح یا تولد ادواری به معنای تولد مجدد انسان‌ها در اشکال دیگر در تفکرات مغرب زمین و هند دیده می‌شود. بطوریکه حتی افلاطون و فیلسوفان یونانی نیز به این مسئله اعتقاد داشته‌اند.

قلمروی فرهنگی هلال خصیب

پیشینهٔ هلال خصیب به ۷۵۰۰ پیش از میلاد می رسد و از مشرق مدیترانه تا بین النهرین و آسیای صغیر را در برمی‌گیرد. در پنج هزار سال قبل در این حوزه در مصب رودخانه های دجله و فرات ، دولت سومر بر مبنایی پایه گذاری گردید که با دولتهای خانوادگی و قبیله ای ماقبل خود اختلافات اساسی داشت. این دولت با این اصل معناگرا ، ذهنیت مدار و عقیدتی بنا شد که هر چیز و هر کس از آن خدا است و پادشاه نیز از جانب خدا بر هم چیز اعمال نظارت و قدرت می نماید(رهبانی، ۱۳۸۹ : ۲۷). منبعث از این حوزهٔ جغرافیایی ؛ تمدنها و فرهنگهای بزرگ مشرق زمین با نوعی پرستش و آمال گرایی همراه بودند که این ویژگی در سراسر جهان بر انواع مختلف مورد تقلید قرار گرفته است. بطورکلی در مشرق زمین انرژی نهفته یک جامعه زمانی آزاد ، رها و قابل استفاده می گردد و در دسترس حاکم قرار می گیرد که با نوعی تخلیهٔ عاشقانه همراه باشد. بنابراین می بایست شک ، تردید و ملاحظه کاری در برابر انحراف و اشتباه

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-28]

[DOR: 20.1001.1.22287736.1396.17.45.3.1]

حکام و رهبران رفع شده باشد و احراز مرتبهٔ فره ایزدی و دینی تا اندازهٔ زیادی تأیید کننده این هدف بوده است.

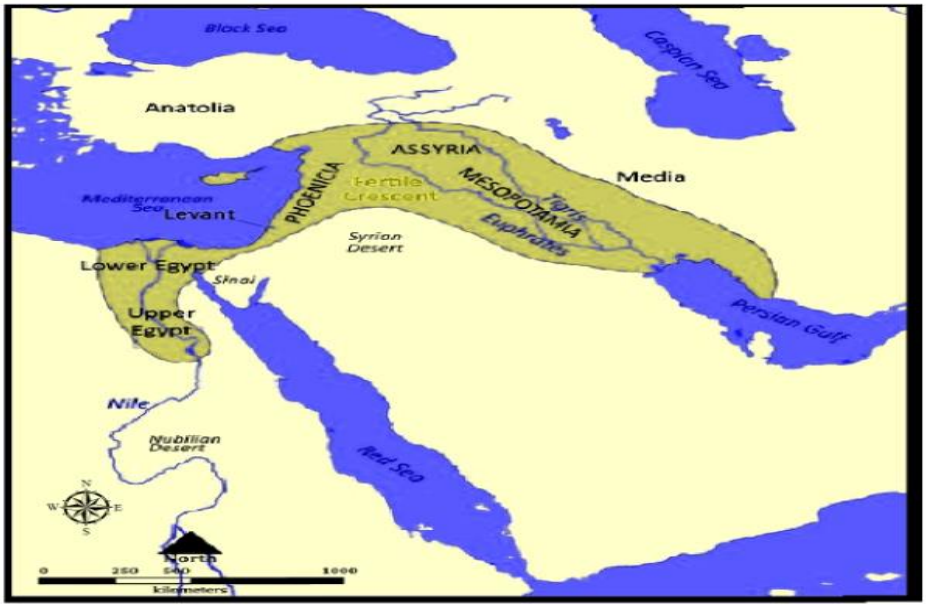

شکل (۱). قلمروی تمدنی هلال خصیب

مؤسسین و اشاعه‌دهندگان پیشینی فرهنگ این منطقه غالباً پیامبران بوده‌اند و در مقایسه با فلاسفه یونان از حیث تاریخی کمتر مباحث کلامی و فلسفی در این حوزهٔ جغرافیای فرهنگی در جریان بوده است(رامشت و تقدیسی ، ۱۳۷۷: ۴۶-۴۷). لیکن نکته جالب توجه این است که پیامبران منطقه هلال خصیب غالباً برای پایداری و اشاعهٔ اعتقادات و ادیان خود دارای کتاب آسمانی و اصول نوشتاری و گفتاری بوده‌اند. بنابراین تاریخ کهن این حوزه با تاریخ دین درهم آمیخته است و بیش از هزار سال عقاید مذهبی سهم فوق العاده ای در زندگی خصوصی و عمومی مردم این حوزه داشته است(جورج ولز ، ۱۳۶۵: ۲۰۶). در هیچ یک از جوامع باستان ، انسان اینچنین خودش را بطور مطلق وابسته به ارادهٔ خدایان نمی دانست(جلالی ، ۱۳۸۶ : ۴۸). اگرچه عیسویت در قلمرو فرهنگ آتن به سرعت منتشر و جایگزین شد ؛ ولی از تفکرات فرهنگ آتن تأثیرهای زیادی بر آن تحمیل شد. به عبارت بهتر باید گفت آن چه به عنوان تثلیث در مسیحیت امروز وجود دارد بقایای طرز تفکر چند خدایی یونانیان است که بر آیین مسیحیت پیرایه بستند.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-28]

[DOR: 20.1001.1.22287736.1396.17.45.3.1]

یافته های تحقیق

مقایسه اثرات فرهنگی - تاریخی قلمروهای فرهنگی یونان و هلال خصیب

همانگونه که برای کانون فرهنگی آتن تجربه و دیدن محسوسات برای اعتقاد و باور آنها مهم بوده است و علی رغم اعتقاد به وجود ایده آل ها و تفکرات لیکن آنها در قالب پدیده های عینی و حسی و قلمروهای فرهنگی تبلور می یابند(سلیمی ، ۱۳۸۹: ۲۰۰). برای کانون هلال خصیب شنوایی و اطاعت و اتکا به روش‌های کشف و شهود و عرفان مهمترین روش برای اعتقاد و باور بوده است. به همین جهت در فرهنگ حوزۀ جغرافیایی هلال خصیب ؛ تسلیم و اطاعت‌پذیری نسبت به کانون جغرافیایی یونانی بیشتر بوده است. این روال ضرورت بروز استعداد فردی ، رقابت و مسئولیت پذیری را در هلال خصیب کمرنگ نموده است. در این حوزه تنها اجرای فرامین نیروهای سیاسی متمرکز که غالباً ماهیت فره ایزدی داشته اند ملاک عمل بوده است(رهبانی ، ۱۳۸۹: ۱۶۳). از دیدگاه نخبگان فرهنگی این قلمروی فرهنگی هیچ اجتماعی بدون رهبری یک پادشاه که دارای جایگاه مذهبی نیز بود نمی‌تواند سروسامان یابد(وایت، ۱۳۷۹: ۴۲۶)، چندان که صورت دیگری از رهبری سیاسی هرگز به ذهن آنها نمی‌رسید. نظریه‌پردازان اجتماعی نامدار این حوزه مانند فارابی، ابن‌سینا، غزالی و خواجه نصرالدین طوسی؛ هر چند که بی‌گمان با فلسفه و منطق فیلسوفان یونانی کم و بیش آشنایی داشتند؛ ولی هرگز به آن بخش از اندیشه فیلسوفان یونانی از جمله ارسطو که به جمهوریت و شرایط تحقق آن می‌پردازد، توجهی نمی‌نمودند و پیوسته آن را نادیده می‌گرفتند؛ زیرا سیاست و مدیریت مبتنی بر آرای مردم برای آنها بیگانه بود و بی‌گمان نظام جمهوریت را برای اداره امور اجتماعی و کشورداری شایسته مطلوب نمی‌انگاشتند. بطورکلی فلسفه غرب و عرفان شرق هریک به حکم طبیعت و برحسب امکانات داخلی و خارجی خود عمل نموده اند. فیلسوف و حکیم یونانی ، خود محصول استقلال ، اقتدار و مسئوولیت فرد در نظام یونان باستان بود. نظامی که در آن شورای شهر دارای قدرتی بود که هر کس اجباراً می بایست در برابر آن از خودکامگی چشم پوشی کند. همین حداقل امنیت شهروند موجب می شد که زندگی مورد واکاوی فلسفی قرار گیرد و دانش از الزامات زندگی ، اعتبار انسانی و استحکام بخش مبانی زندگی اجتماعی گردد. در این صورت دانش و اندیشوری در امور سیاست و جامعه یک ضرورت بود ، ولی در هلال خصیب نه تنها این امور الزامی نداشت و تنها اندکی در باب ارائه آموزه های اخلاقی به شاهان سخن به میان رفته است و از چرایی و چگونگی جاری شدن قدرت سخنی گفته نشده است.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-28]

[DOR: 20.1001.1.22287736.1396.17.45.3.1]

فیلسوف یونانی در جامعه مردم شهری(پولیس) چاره جویی اش را به شکل مکاتب فلسفی ارائه داد و در تسخیر چرایی طبیعت و ماده تردیدی بخود راه نداد و منطق را مبنای کار خود قرار داد و اتکا به ارادهٔ بشری و دستیابی به پیروزی مقبول واقع بود. بدین جهت بتدریج مطالعات علمی از توجه صِرف به ستاره شناسی و کمیاگری به انسان و جامعه انسانی معطوف گردید. مهمترین ویژگی تفکر یونانی حاکمیت فلاسفه یا نفوذ افزونتر آنها در ادارهٔ امور پولیس بود(قادری دیگران ، ۱۳۹۰: ۱۲۷). در حالیکه در حکمت موجود در هلال خصیب، برای تحقق آزادی واقعی دست کشیدن از مادیات و این جهان را ترویج داد. بطوریکه جامعه غیرمادی و رویاگر مقبول تر بود و بر این مبنا اصل بردباری و رضادادن به قضا از اصول کلی حکمت شرقی بود و حرکت کلی جامعه به سوی آن در جریان بود(پولادی ، ۱۳۸۵: ۶). در هلال خصیب و تمدن شرق فلسفه در معنای یونانی آن وجود ندارد بلکه نوعی معرفت وجود دارد که آن را حکمت می نامند و متفاوت از تعقل صِرف می باشد و نوعی چنگ زدن به معرفت الهی است که گاه برای بشر رمزآمیز جلوه می کند. حکمت در هلال خصیب تعلق خاطر بسیاری به سرشت نبوی دارد و در آن نوعی رازداری نهفته است(قادری ، ۱۳۸۸: ۲۹) در حالیکه آرمان شهر یونانی در عین ایدئال بودن کاملاً واقعی و این جهانی می باشد. در این راستا عرفان شرقی تحت تأثیر نیروهای متمرکز حاکم ؛ بدنبال وصل به جهان دیگر و منطق یونانی که بعد از رنسانس در اروپا تجلی یافت بدنبال تحمیل اراده خود بر کل جهان جهت یافتن مجهولات و کسب قدرت و بهبود امور این جهانی بود. در قرن شانزدهم و با شروع مدرنیسم و با اصلاحات مذهبی و کنار رفتن سیطرهٔ کلیسا بار دیگر پس از عصر کلاسیک یونان باستان محور مطالعات و پژوهش های اجتماعی بر مبنای تعقل انسان قرار گرفت. بطوریکه ملاک های ارزیابی جامعه و فضا در عقل بشری معطوف گردید و سبب جداگزینی بروز ابعاد مختلف فضا از آموزه های مذهبی گردید.

از سوی دیگر دید فرهنگی منطقه هلال خصیب دربارهٔ نگرش تاریخ خطی است. به سخن دیگر، تاریخ به نظر آن‌ها خط ممتدی است که در امتداد آن خدا جهان را آفرید و این آغاز تاریخ بود و روزی جهان، پایان می‌یابد و آن روز رستاخیز است و انسان‌ها در روز محشر داوری می‌شوند. در این نوع طرز تفکر، تاریخ در امتداد دو نقطه تولد و مرگ شکل می‌گیرد و تفکراتی همچون تناسخ ارواح در فرهنگ هلال خصیب وجود ندارد(طباطبایی، ۱۳۷۳: ۲۷۷). بنابراین مهمترین و شاخص‌ترین ویژگی قلمروی فرهنگی هلال خصیب اصل یکتاپرستی و اعتقاد به ماوراءالطبیعت است(شکوری، ۱۳۷۱: ۸۱). بخشی از دلایل ظهور آن به دلیل ویژگی‌های جغرافیایی منطقه هلال خصیب می‌باشد و پذیرفتن این اصل اساسی‌ترین اصل در ورود به مجموعه این فرهنگ می‌باشد. به عنوان نمونه برخی از جغرافیدانان از جمله سَمپل؛ سرچشمه و

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-28]

[DOR: 20.1001.1.22287736.1396.17.45.3.1]

مبدأ اولیه ظهور ادیان بزرگ در این منطقه را با توجه به بنیادهای جغرافیایی این منطقه توجیه می‌نمایند. در نظر آنان این منطقه علاوه بر اینکه از حیث سیر تکامل تاریخی زادگاه ظهور فرهنگ و تمدنهای تاریخی نظیر ظهور حکومت و خط و ... بوده است؛ لیکن سه دین بزرگ جهان اسلام شامل مسیحیت، اسلام و یهودیت همه در میان ساکنان مناطق خاورمیانه ظهور نموده‌اند که دارای اقلیمی نیمه خشک و خشک می‌باشد. سَمپل معتقد بود که مشاهدهٔ راحت ستارگان و سیارات در آسمان صاف بیابانها و صحراهای بزرگ این منطقه ، این امکان را به مردم این منطقه می‌داد تا متوجه حرکات منطقه و پیوسته اجسام سماوی گردیده و این مسئله پذیرش مذاهب توحیدی را برای آنها تسهیل نموده است. برای اسکیموها ، جهنم یک مکان تاریک با طوفان و سرمای شدید است ، در حالیکه جهنم برای یهودیها دارای آتش ابدی می باشد(شکویی ، ۱۳۷۵: ۲۵۲). از همین رو است که ادیان ظهور یافته در شرق آسیا و هند غالباً غیرتوحیدی و صرفاً حاوی آموزه‌های اخلاقی است که این مسئله تا اندازه‌ای به دلیل عدم وجود این زیر ساخت محیطی می‌باشد. تفکر دیگری که متأثر از چنین دیدگاه محیط گرایانه ای به جغرافیای مذهب شکل گرفت مربوط به رویکرد اکولوژیک(بوم شناختی) از مذهب بود. در این رویکرد محیط به صورت غیرمستقیم بر مذهب تأثیر می گذارد به گونه ای که محیط مواد و اجزای لازم را برای اعمال و تصورات مذهبی تأمین می نماید. آیینها ، مراسم و عقاید مذهبی از نظم طبیعی به طرق مختلف استفاده می کنند. بدین ترتیب تصور می شد که در دنیای آخرت طبیعت تصویر همانندی از دنیای فعلی با لحاظ برخی صفات متافیزیکی و ماوراء الطبیعه می باشد. این در حالی است که اگر چه دین مسیح در هلال خصیب ظهور نمود لیکن در طی فرایند پخش جغرافیایی به اروپا تحت تأثیر بنیادهای فلسفی- فرهنگی حوزهٔ جغرافیایی یونان قرار گرفت و از تفکرات فرهنگی یونان تأثیرات زیادی پذیرفت. به عبارت دیگر همچنان که قبلاً گفته شد آنچه تحت عنوان تثلیث در مسیحیت امروز وجود دارد بقایای طرز تفکر فرهنگی حوزهٔ جغرافیایی یونان می‌باشد.

از سوی دیگر ادیان هلال خصیب از حیث خاستگاه جغرافیایی غالباً از میان معیشت دامداری، کوچ‌نشینی و روستایی برخاسته بود؛ در حالی که خاستگاه جغرافیایی تفکرات و آموزه‌های یونان و روم از بطن شهر و مدنیت شهری برخاسته بود. بدیهی است با توجه به پیشروتر بودن جوامع شهری در علوم عقلی نسبت به جامعهٔ کوچ رو؛ فلسفه و تفکرات منطق‌گرایانه در نظام فلسفی این حوزه، توسعه یافت. در این بین دین اسلام نیز پس از ظهور و پس از طی چند سال و با استقرار در شهر و قرارگیری در میان تضارب آراء به تدریج دارای آموزه‌های فلسفی و کلامی از معتزله و اشاعره و... گردید. این در حالی بود که فقها و علمای اسلامی چندان این روند را

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-28]

[DOR: 20.1001.1.22287736.1396.17.45.3.1]

موافق روح اسلام نمی‌دانستند و از آن حمایت نمی‌نمودند. از سوی دیگر در خاورمیانه و هلال خصیب به جهت نامساعد بودن شرایط طبیعی و اقلیمی و بروز قحطی های متناوب و کمبود منابع زیستی همچون آب و خاک موجب گردیده که کشاورزان و دامداران تحت سلطه و انقیاد نهادها بوده اند. چرا که پراکندگی ناموزون منابع کمیاب زیستی همچون منابع آب و خاک، نیازمند نهادهای متمرکز و پدرسالارانه بود. به این ترتیب هیچ نوع از مالکیت خصوصی زمین در شرق وجود نداشت و این واقعیت ؛ بر آموزه های فرهنگی – تمدنی و متعاقب آن بر چشم اندازهای فضایی هلال خصیب و قلمروهای جغرافیایی تحت نفوذ آن مؤثر بوده است. کوتاه سخن آنکه مالکیت خصوصی و کشمکش طبقاتی در این حوزهٔ جغرافیایی پدید نیامد ؛ زیرا نیروهای تولید همگی در مالکیت قدرت متمرکز قرار داشتند. در حالیکه در یونان باستان و سپس در اروپای عصر رنسانس، دولت در درون جامعه جای داشت و با طبقه اقتصادی مسلط اشتراک و همکاری می شود. دوم این که قادر نبود مازاد تولید را از راه مالیات های گزاف از مردم بگیرند. این شرایط ؛ فضایی را بوجود آورد که در آن سرمایه داران توانستند مازاد (یعنی سود) را انباشته و مجددا سرمایه گذاری کنند(هابسون، ۱۷:۱۳۷۸) و شکل گیری طبقه بوروژوزا فارغ از کنترل نهادها و ساختارهای قدرت حاکم مطابق نظریه مارکس ممکن نبود. از این جهت شکل گیری بخش از معانی و هویت های فرهنگی به اقلیم وموقعیت جغرافیایی جوامع انسانی نیز بستگی دارد(ابن خلدون ، ۱۳۷۵: ۷۴).

بطور کلی هنر یونانی و در دورهٔ معاصر هنر غربی؛ به طور مبنایی هنری طبیعت‌گرا، غالباً دنیوی و تحت تأثیر جهان مریی و محسوس بود. بیشتر مایه‌ها و سرچشمه‌های الهام هنر یونانی و غربی را بدن انسان و صحنه‌ها و مناظر طبیعی فراهم می‌آورد. بر این مبنا پیکرتراشی و مجسمه‌سازی از دیرباز یکی از برجسته‌ترین جلوه‌های هنر یونانی به شمار می‌رفته است؛ در حالی که در هنر هلال خصیب، حتی پیش از اسلام، پیکرتراشی با ابعاد واقعی کمتر به چشم می‌خورد و هنر صحنه کاربرد نمادهای انتزاعی برای بازنمود جاودانگی ارزشهای جهانی می‌باشد (فرای، ۱۳۷۷: ۲۶۹). در این راستا هرودوت در کتاب «تواریخ» خود دربارهٔ پارس‌ها یادآور می‌شود که آن‌ها برپایی مجسمه‌ها، معبدها و محراب‌ها را بد می‌دانستند و تا بدانجا جلو می‌رفتند که به آنها که چنین می‌کردند نسبت دیوانگی می‌دادند. علت آن بوده است که برخلاف یونانیها باور نداشتند که خدایان همانند انسان‌ها باشند (هرودوت، ۱۳۵۶: ۱۳۱). با توجه به تمرکز قدرت سیاسی – مذهبی موجود در هلال خصیب و شرق ، معماری بلندپروازانه و بناهای عظیم می توانست با کار زیاد و صِرف نیروهای مادی و معنوی شکل بگیرد. همچنین ایجاد کانال‌های بزرگ آبیاری و تعبیه‌ی حصارهای محکم برای شهرها و ایجاد امنیت ، جنگ و

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-28]

[DOR: 20.1001.1.22287736.1396.17.45.3.1]

دفاع و غیره و تنظیم یک قانون همگانی از جمله کارهایی بود که قدرت متمرکز به آسانی می توانست انجام دهد. در حالیکه در نظام های دولت شهری یونان یا اصلاً به چنین کارهایی اقدام نمی کردند و یا این طرح ها با مشکلات بسیار و در مقیاس محقر صورت می گرفت.

نتیجه گیری

بطورکلی بر اساس آموزه های این دو ابر کانون فرهنگی جهان ؛ وامدار دو مکتب هستی شناسی گردید. یکی مادی گرا متأثر از اندیشه های یونان باستان و دیگری معنامحور برگرفته از هلال خصیب و بنابراین ، تفاوت بین این حوزه تاریخی از حیث فرهنگی – تمدنی کاملاً اساسی است. این کانونهای تاریخی بواسطه فرهنگ، آداب و سنن و از همه مهمتر تفاوت های هستی شناسانه از همدیگر قابل شناسایی می باشند. در این دو تمدن جوامع دیدگاههای متفاوتی نسبت به روابط بین خدا و انسان، فرد و جامعه، شهروند و دولت و هم چنین دیدگاههای متفاوتی پیرامون اهمیت حقوق و مسئولیتها، آزادی و اختیار، برابری و سلطه دارند. این تفاوتها محصول قرنها است که بزودی از بین نمی روند. ثانیاً جهان در عصر جدید بتدریج کوچکتر می شود و کنش متقابل بین مردم در تمدنهای مختلف افزایش می یابد و این کنش متقابل در حال توسعه ، آگاهی تمدنی را افزایش می دهد.

از منظر ویژگی‌های فرهنگی – فلسفی یونان باستان ایده‌ها جوهر وجود و منبع شکل‌دهی به قلمروهای عینی و حسی در فضای جغرافیایی می‌باشند. در حالی‌که از منظر نگاه معنامحور موجود در هلال خصیب و سرزمین‌های تحت نفوذ آن در خاورمیانه؛ غالباً پدیده‌ها ، ساختارها و روابط جنبه‌ی ماورایی و ذهنی دارند و دارای زمینه‌هایی خارج از اراده‌ی بشر می‌باشند. هم-چنان‌که گفته شد این دو مکتب هستی شناسی در مراحل بعدی تاریخ ، سرنوشت تغییرات فضاهای جغرافیایی را متفاوت رقم زده‌اند. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که این دو کانون جغرافیایی ظهور فرهنگ‌ها، عمدتاً با یکدیگر متضاد و متباین می‌باشند و افتراق شدیدی در ماهیت فرهنگی این دو کانون جغرافیایی مشاهده می‌شود و این تضاد فرهنگی یک رقابت و برخورد فرهنگی را مابین این دو حوزهٔ جغرافیایی موجب می‌گردد. اصولاً نظام های فرهنگی در قالب یک ساختار کارکردهای ویژهٔ اجتماعی را سبب خواهد شد که پیش زمینه های لازم برای قلمروسازی را فراهم خواهند نمود. همچنانکه برداشت می‌گردد در مشرق زمین که تحت نفوذ فرهنگ حاکم بر هلال خصیب قرار داشت، نوعی گرایش به دین و اشراق‌اندیشی وجود دارد و معمولاً احساس، عاطفه و مکاشفه جای استدلال، منطق و خرد را می‌گیرد. از این رو حتی ظهور فلسفه و حکمت در حوزهٔ جغرافیایی هلال خصیب نیز تحت تأثیر ورود آموزه‌های یونانی به

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-28]

[DOR: 20.1001.1.22287736.1396.17.45.3.1]

سرزمین‌های اسلامی و با تقریرات اندیشمندانی همچون فارابی و ابن‌عربی رواج یافت. بنابراین فلسفه در هلال خصیب و ایران پایگاهی قابل قیاس با حوزهٔ جغرافیایی یونان باستان کسب نکرد و این امر موجب گردید که اندیشه سیاسی طرح ریزی برای چگونگی حکمرانی و هدایت جامعه و فضا نتواند مراحل تکامل تاریخی خود را طی نماید. منتج از این تفاوت بنیادین ؛ جامعه اروپایی ، خواه باستانی ، قرون وسطایی و حتی مدرن همواره بر بنیاد گونه ای از قانون و مقررات نوشته یا نانوشته میان حکومت و جامعه استوار بوده است. البته بی گمان میان دولت – شهرهای یونانی و دمکراسی های مدرن اروپایی از حیث قلمرو و محدوده قدرت حکومت ، گسترهٔ پایگاه اجتماعی و مشروعیت سیاسی آن تفاوت های عمده ای وجود داشته است. لیکن قدرت حکومت حد و مرز مشخص داشته که حقوق طبقات اجتماعی آنها را تعیین می نموده است. تداوم این حالت قانون و سیاست همواره در اروپا وجود داشته است و قدرت حکومت حد و مرز مشخصی داشته که حقوق طبقات اجتماعی آنها را تعیین می نموده است. حتی انقلاب های اروپایی که بعدها نیز بوقوع پیوست نه برای نفس قانون بلکه بر ضد ترتیبات حقوقی و قانونی موجود و با هدف گسترش و یا احیای قلمرو حقوق اجتماعی بوقوع پیوسته بود. در هلال خصیب بر خلاف این رویه حدود قدرت حکومت را نه قانونی صریح یا ضمنی بلکه اندازهٔ آن را خود قدرت تعیین می نمود.

بنابراین هم‌چنان‌که گفته شد؛ فرایندهای تاریخی دو حوزه‌ی جغرافیایی هلال خصب و یونان در روند تشکیل فرم‌ها و چشم اندازهای فضایی قلمروهای تحت نفوذ آنها کاملا تأثیرگذار بوده و این روند تا زمان حاضر نیز ادامه داشته است. بطوری‌که ابعاد مختلف فضای جغرافیایی قلمروهای تحت نفوذ تحت تأثیر رویکردهای متفاوت دو قلمرو یونان و هلال خصیب سرنوشت متفاوتی را تجربه نموده است. در هلال خصیب اهمیت مفاهیم ذهنی و ماورایی در شکل و توسعه فضایی قلمرو نفوذ کاملا مؤثر بوده است و همچنان نیز در قلمرو جنوب غرب آسیا دین عنصر تعیین کننده در مناسبات اجتماعی – سیاسی مطرح می باشد. در حالیکه در تمدن غرب امروزی که متأثر از آموزه های فرهنگی – ایدئولوژیک یونان باستان بوده است بتدریج بعد از رنسانس ؛ تنها عقل بشری به عنوان سرچشمه حل معضلات موجود در جامعه و فضا شناخته شده است. تحرک آن سبب شده که به عنوان تنها کانون بالفعل ؛ تمدن غرب را که متأثر از فرهنگ یونان باستان می باشد را به مبارزه بطلبد. در حقیقت امروزه بخش عمده ای از مردم در زندگی روزمره خود به آیین فرهنگ سامی عمل می کنند(مسیحیت ، اسلام ، یهودیت و ...) ولی باید گفت آنچه حاکمیت و قدرت را در دست دارد ؛ هارتلند فرهنگی آتن است. اگرچه بستر رشد و حاکمیت این فرهنگ در عصر امروزین در خارج از کانون اولیه پیدایش آن می

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-28]

[DOR: 20.1001.1.22287736.1396.17.45.3.1]

باشد. آنچه امروزه در خاورمیانه اتفاق می افتد را نمی توان صرفاً یک منازعه‌ی ارضی و یا رقابت اقتصادی صِرف تلقی نمود. این کانون برخورد دو فرهنگ متباین آتن و هلال خصیب است و به گونه ای واقعی تفاوت عمده ای در ماهیت این دو قلمروی فرهنگی دیده می شود.

منابع و مأخذ

۱. ابراهیم زاده ، عیسی و بذرافشان ، جواد(۱۳۸۶). **مدل پخش فضایی هاگراستراند و پخش فضایی کشت زعفران در خراسان** ، فصلنامه جغرافیا و توسعه ، بهار و تابستان ۸۶.

۲. ابن خلدون (۱۳۷۵). **مقدمه ابن خلدون** ؛ ترجمه محمد گنابادی ، تهران : انشتارات علمی و فرهنگی.

۳. برگر ، پیتر و لوکمان ، توماس(۱۳۷۵). **ساخت اجتماعی واقعیت : رساله ای در جامعه شناسی شناخت** ، ترجمه فریبرز مجیدی ، تهران : انتشارات علمی و فرهنگی.

۴. پوراحمد ، احمد (۱۳۸۵). **قلمرو و فلسفه جغرافیا** ، تهران : انتشارات دانشگاه تهران .

۵. پولادی ، کمال(۱۳۸۵). **تاریخ اندیشه سیاسی در ایران و اسلام** ؛ تهران : نشر مرکز.

۶. تاونی ، ریچارد(۱۳۷۷). **دین و ظهور سرمایه داری** ؛ ترجمه احمد خزاعی ؛ تهران : نشر مرکز.

۷. جردن، تری و روانتری، لستر(۱۳۸۰). **مقدمه ای بر جغرافیای فرهنگی** ؛ ترجمه محمد سلیمانی و سیمین تولایی ، تهران : انتشارات پژوهشگاه فرهنگ ، هنر و ارتباطات.

۸. جورج ولز ، هربرت(۱۳۶۵). **کلیات تاریخ** ؛ ترجمه مسعود رجب نیا ؛ جلد اول، تهران : انتشارات سروش.

۹. جلالی مقدم، مسعود (۱۳۸۶). **جامعه‌شناسی دین**؛ تهران: نشر مرکز.

۱۰. حافظ نیا، محمدرضا و کاویانی راد، مراد(۱۳۹۳). **فلسفه جغرافیای سیاسی** ؛ تهران : انتشارات پژوهشکدهٔ مطالعات راهبردی.

۱۱. خدادیان ، اردشیر(۱۳۸۵). **تاریخ یونان باستان** ؛ تهران : نشر سخن.

۱۲. رامشت ، محمد حسین (۱۳۹۳). **رویکرد جغرافی دانان ایران به دانش جغرافیا** ؛ فصلنامه رشد آموزش جغرافیا ، دورهٔ بیست و نهم، تابستان ۱۳۹۳.

۱۳. رامشت ، محمدحسین و تقدیسی ، احمد(۱۳۷۷). **هارتلندهای فرهنگی** ؛ فصلنامه تحقیقات جغرافیایی ، سال سیزدهم ، شمارهٔ اول.

۱۴. سلیمی ، حسین(۱۳۸۹) ؛ **معناگرایی ، اصالت ایده و آرمان گرایی** ، فصلنامه پژوهش سیاست ؛ سال دوازدهم ، شمارهٔ ۲۹.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-28]

[DOR: 20.1001.1.22287736.1396.17.45.3.1]

۱۵. سلیمی ، حسین(۱۳۸۸) ؛ **رویکرد سازه انگارنه به زمینه های اجتماعی روابط ایران و آمریکا**؛ فصلنامه پژوهشنامه علوم سیاسی، سال چهارم، شمارهٔ دوم.
۱۶. شرفی ، حجت اله (۱۳۹۴) ؛ **مبانی جغرافیای فرهنگی** ؛ کرمان : انتشارات دانشگاه شهید باهنر کرمان.
۱۷. شکوری، ابوالفضل(۱۳۷۱) ؛ **جریان‌شناسی تاریخ‌نگاری‌ها در ایران معاصر**؛ قم: بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران.
۱۸. رهبانی، مرتضی (۱۳۸۹) ؛ **فرهنگ شرق و غرب** ؛ چاپ دوم ، تهران : انتشارات چاپخش.
۱۹. شکویی، حسین (۱۳۷۵) ؛ **اندیشه‌های نو در فلسفه جغرافیا**؛ جلد اول ، تهران : انتشارات گیتاشناسی.
۲۰. شکویی، حسین (۱۳۸۴) ؛ **اندیشه‌های نو در فلسفه جغرافیا**؛ جلد دوم ، تهران : انتشارات گیتاشناسی.
۲۱. طباطبایی، سیدجواد(۱۳۷۳) ؛ **زوال اندیشه سیاسی در ایران**؛ تهران: نشر کویر.
۲۲. فرای، ریچارد (۱۳۷۷) ؛ **میراث باستانی ایران**؛ مسعود رجب‌نیا؛ تهران : انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
۲۳. قادری ، حاتم و یونسی ، مصطفی و حسنی فر ، عبدالرسول(۱۳۹۰) ؛ **اندیشه آرمان شهری در جمهوری افلاطون** ، فصلنامه پژوهشنامه علوم سیاسی ،شمارهٔ اول. زمستان ۱۳۹۰.
۲۴. قادری ، حاتم(۱۳۸۸)؛ **ایران و یونان ؛ فلسفه در لابلای سیاست و در بستر تاریخ** ؛ تهران : انتشارات نگاه معاصر.
۲۵. کامران ، حسن و افضلی ، رسول و تاجدوزیان ، حمید(۱۳۹۱) ؛ **تحلیل ژئوپلیتیکی جایگاه جغرافیایی فرهنگی در روابط جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده از منظر سازه‌انگاری**؛ فصلنامه جغرافیا، ش ۳۴، پائیز ۱۳۹۱.
۲۶. کرنگ، مایک(۱۳۸۳) ؛ **جغرافیای فرهنگی**؛ ترجمه مهدی قره‌خلو؛ تهران: سمت.
۲۷. کاویانی راد، مراد(۱۳۹۴)؛ **رویکردی نو در بازتعریف جغرافیای سیاسی**؛ فصلنامه پژوهشهای جغرافیای انسانی، دورهٔ ۴۷ ، شمارهٔ سوم، پائیز ۱۳۹۴.
۲۸. لشگری تفرشی، احسان و احمدی، سیدعباس(۱۳۹۵)؛ **اصول و مبانی جغرافیای فرهنگی؛ با تأکید بر جغرافیای فرهنگی ایران**، تهران: انتشارات سمت.
۲۹. لشگری تفرشی، احسان (۱۳۹۱) ، **مکانها و مناطق استراتژیک جهان** ، تهران : نشر انتخاب.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-28]

[DOR: 20.1001.1.22287736.1396.17.45.3.1]

۳۰. متقی، افشین و رشیدی ، مصطفی(۱۳۹۴) ؛ **جغرافیا ، برساخت گرایی و تبیین برساخت گرایانه ژئوپلیتیک** ؛ فصلنامه جغرافیا و توسعه ، شمارهٔ ۳۹ ، تابستان ۱۳۹۴.

۳۱. متقی ، ابراهیم و کاظمی ، حجت(۱۳۸۶) ؛ **سازه انگاری ، هویت و زبان در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران** ؛ فصلنامه سیاست ، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شمارهٔ ۶۳.

۳۲. مشیرزاده ، حمیرا(۱۳۸۶) ؛ **تحول در نظریه های روابط بین الملل** ؛ تهران : سمت.

۳۳. مهدوی، مسعود و احمدی، علی(۱۳۹۰) ؛ **جغرافیای فرهنگی؛ تبیین نظری و روش شناختی؛ کاربرد در مطالعات نواحی فرهنگی**؛ فصلنامه پژوهش فرهنگی، سال دوازدهم، شمارهٔ ۱۳.

۳۴. هاگت ، پیتر (۱۳۸۲) ؛ **جغرافیای ترکیبی نو**، ترجمه سیروس سهامی ؛ تهران : انتشارات سمت.

۳۵. وایت، لسلی (۱۳۷۹) ؛ **تکامل فرهنگ** ؛ ترجمه فریبرز مجیدی ؛ تهران : انتشارات دشتستان.

۳۶. ولز ، جورج هربرت(۱۳۶۵) ؛ **کلیات تاریخ** ؛ ترجمه مسعود رجب نیا ؛ تهران : انتشارات سروش ، جلد اول.

۳۷. ونت ، الکساندر(۱۳۸۴) ؛ **نظریه های اجتماعی سیاست بین الملل** ؛ ترجمه حمیرا مشیرزاده ؛ تهران : دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امورخارجه.

۳۸. هابسون ، جان(۱۳۷۸) ؛ **ریشه های شرقی تمدن غرب**؛ ترجمه مسعود رجبی و موسی عنبری ، تهران؛ انتشارات دانشگاه تهران.

۳۹. هرودوت(۱۳۵۶) ؛ **تواریخ** ؛ ترجمه وحید مازندانی، تهران : انتشارات فرهنگستان ادب و هنر ایران.

40. Alder, Alfred (2005); **Communitarian international relation; The epistemic foundation of international relation**; London, Newyork: Routledge.
41. Ashley, R(1987) ; **The Geopolitics of Geopolitical Space: Toward a Critical Social Theory of International Politics**, Alternatives, Vol, 12, No. 4.
42. Lorimer,Hayden(2008); **Cultural geography: non-representational condition and concerns** ; Progress in human geography, DOI: 10.1177/0309132507086882. Peck, 178- Jamie & Wills, Jane

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-28]

[DOR: 20.1001.1.22287736.1396.17.45.3.1]

43. Dalby, Simon (2014); **Imperialism, Domination, Culture: the continued relevance of critical geopolitics**, Geopolitics journal, January 2014, DOI: 10/1080/14650048.281.
44. Hagerstrand, T. (1968). **Innovation Diffusion as a Spatial Process,** Chicago: University of Chicago Press.
45. Haggett, Peter(2000). **The Geographical Structure of Epidemics**. CLARENDON PRESS · OXFORD.
46. Morrill, Richard; Gary, L.Gaile and Grant, Thrall. (1988). **Spatial Diffusion**, **SAGE.Nineteenth century**, An invitation to Geography. London: McGraw-Hill.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-28]

[DOR: 20.1001.1.22287736.1396.17.45.3.1]